

شهید محمد رضا بازویی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

| | |
|---------------|-------------|
| غلامرضا | نام پدر |
| ۱۳۴۸/۰۵/۰۱ | تاریخ تولد |
| بوشهر - دیلم | محل تولد |
| ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ | تاریخ شهادت |
| جزیره سهیل | محل شهادت |
| رزمنده | مسئولیت |
| بسیج | نوع عضویت |
| — | شغل |
| دوره راهنمایی | تحصیلات |
| دیلم | مدفن |

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید محمد رضا بازویی در سال ۱۳۴۸ در یک خانواده مذهبی و با ایمان دیده به جهان گشود. شغل پدر ایشان ماهی فروشی می باشد. پدرش مردی مستضعف بود ولی هر نوع درآمدی را نمی خواست و در به دست آوردن لقمه ای حلال حساسیتی خاص داشت شب تولد ایشان با شب وفات بزرگ با نوبی اسلام حضرت زهرا (س) مصادف بود. دوران کودکی شهید بر می گردد به سالهای ۴۸ تا ۵۶ که بنا به شرایط حساس زمانی و بحبوحه انقلاب، که او را بر آن داشت تا مانند سایر انقلابیون به صف کسانی که علیه دشمنان اسلام و استبداد مبارزه می کنند بپیوندد. محمد رضا از همان دوران کودکی شور انقلابی عجیبی در سر داشت. هنگامی که کودک بود بسیار صبور و با ادب و مطیع پدر و مادر بود به طوری که زبانزد خاص و عام بود. محمد رضا زمانی که هنوز هفت ماه بیشتر نداشت در ماه محرم نقش علی اصغر حسین (ع) را بازی می کرد.

خاطرات

جبهه :

انگیزه شهید خود اشاره از آن دارد که ما نگذاریم حتی یک وجب از خاک ایران اسلامی به دست دشمن بیفتد تا دشمن بر ما مسلط شود. ما تا آخرین لحظه ایستاده ایم و حاضریم جانمان را برای عزت ایران اسلامی فدا کنیم و فرمان امام را یک امر واجب می شماریم و به ندای امام لبیک می گوییم.

شهید دو بار عازم جبهه شد. بار اول در سال ۱۳۶۵ بار دوم در عملیات کربلا ۴ بود. در جبهه شهید بازویی به عنوان کمک آر-پی - جی زن در خط مقدم بود. محمد رضا هیچگاه به خود ترس و واهمه از خط مقدم راه نداد و با وجود این که دوران آموزشی زیادی را نگذرانده بود ولی هر دو مرحله در خط مقدم شرکت کرد و حدود دو ماه در جبهه بود. شهید در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ در عملیات کربلا ۴ در جزیره سهیل مفقودالاثر شد و از او هیچ خبری نبود تا بعد از گذشت یازده سال پیکرش توسط گروه تفحص شناسایی شد و در تاریخ ۴/۷۶/۱۰ مصادف با ۲۸ صفر به وطن آمد تمام مردم شهر در آن روز به پیشوازش آمدن و همه در سوگ او اشک ماتم ریختن. در این میان پدر و مادرش با داشتن چنین فرزندی به خود می بالیدن و خدای را بر این نعمت شاکر بودند آن روز او را در کنار دیگر همزمانش به خاک سپردند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

خاطره ای از زبان مادر شهید :

یک روز، وقتی که مشغول آشپزی در خانه بودم محمدرضا از سرکار برگشت، رو به من کرد و گفت خیلی دوست دارم به جبهه بروم. مادر به فرزندش گفته بود: که شرایط سنی مناسبی نداری در همان روز نیز یکی از مادران دوست شهید که در همسایگی ما بودند، منزل ما تشریف داشتند، می دید چقدر مادر نزد فرزندش عزیز است و در آن لحظه که صحبت جدایی می شد، خیلی سخت بود ولی آنچه که مانع شد رضای خدا بود چرا که صحبت از جنگ و جبهه و شهادت بود بالاخره مادر موافقت خود را اعلام کرد که برای پیروزی حق بر باطل عزیزترین فردش را فدا کند تا شاید پیروزی هموار تر گردد.

رابطه شهید با پدر، مادر، خواهر و برادر خود:

رابطه شهید با پدر :

شهید پدرش را بسیار دوست داشت و اعتقاد کامل به پدر، سبب شده بود که مهر فرزند در دل پدر سنگینی کند و تنها شهادت او، افتخاری بزرگ نصیب پدر نماید که چنین فرزندی دارد و در تمام صحنه های کار و تلاش، همراه پدر بود و هیچگاه او را تنها نگذاشت.

رابطه شهید با مادر :

بسیار عاطفی و با احساس بود، از آنجائیکه پسر و فرزند ارشد خانواده بود از جایگاه ویژه ای برخوردار بود، با مادرش رفیق و رابطه حسنه داشت و هر جا که می رفت به یاد مادر بود و لحظه ای فراق مادر برایش مشکل بود.

رابطه شهید با خواهران :

با خواهران خود بسیار صمیمی بود، آنها را با خود به خانه بستگان می برد تا فریضه مهم صله رحم را انجام داده باشد، با آنها بازی می کرد و هیچ گاه در دوران زندگیش حرف بلندی به بزرگتر و حتی کوچکتر خود نزد.

رابطه شهید با برادران :

رابطه شهید با برادرانش بسیار گرم و دوست داشتنی و از صمیم قلب بود . اینک به یکی از خاطرات شهید که به زبان برادر کوچکتر از خودش نقل می شود اشاره می کنیم :

به ذهن دارم هنگامی که آخرین سال عمر شهید در سال ۶۵ بود ، که ما به بهانه رفتن تعطیلات نوروزی و تفریحی در روز سیزده فروردین (سیزده بدر) سه تایی به شاه بهرام رفتیم (منطقه ای سرسبز در نزدیکی دیلم) تا مانند سایر ایرانیان روز طبیعت را در کنار طبیعت سپری کنیم . در ادامه ، برادر شهید می فرماید : هیچ گاه بیاد ندارم که حرف تندی به ما زده باشد بطوری که همه آشنایان و همسایگان را احترام می کرد و حتی به کوچکتر از خود نیز احترام می گذاشت و در طول زندگی خود هیچ گاه غرور و تکبر را در خود راه نداد.

رابطه شهید با همسایگان :

تمام همسایگان از نحوه رفتار ، عمل و کردار او راضی و خشنود بودند که حتی نسبت به این مسئله بچه هایشان را با شهید مقایسه می کردند و می گفتند : که ای کاش فرزندان ما همانند ایشان بود.

با اینکه ۱۶-۱۵ سال بیشتر نداشت و لی اخلاق و ادب او مانند یک فرد پا به سن گذاشته و پخته بود که چگونه با همسایه ها برخورد نماید و به تمام معنی یک آدم وارسته و والا بود که هیچگاه همسایه ها را فراموش نمی کرد و آنها هم او را فراموش نمی کردند و حتی هنگام تشییع جنازه شهید ، مانند این بود که فرزندشان را از دست داده بودند . شیوه علاقه مندی مردم به شهید بطوری بود که همه مردم شهرستان او را دوست داشتند و در تمام کارهای شخصی مردم به آنها کمک می کرد و هر کاری از دستش بر می آمد برای آنها انجام می داد و از پیرمرد و پیرزن گرفته تا کودک خردسال ، او را بخاطر رفتار و کارهایش دوست داشتند به طوری که بعد از مفقودالایر شدنش ، مردم مرتب سراغش را می گرفتند چرا که شهید بازویی نزدیک ۱۱ سال جاویدالایر بود و به همین خاطر هیچ گاه نام شهید از ذهنها پاک نخواهد شد و همیشه در قلب دوستان و طرفدارانش جا خواهد داشت . حضور او در راهپیماییها و سنگر های علیه دشمن به قدری جدی بود که در تمام مراسمات شرکت می کرد و به عنوان یک بسیجی حضوری پر شور و فعال داشت و سعی می کرد دوستان خود را در این زمینه راهنمایی و تشویق نماید و اینها همه مقدمه ای بود برای جبهه رفتن.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران